

حضور سلبریتی های محبوب
با برنامه های جذاب در پلتفرم ها

روزگار خوش نمایش خانگی

علی منتظری

خبرنگار

در روزهایی که تلویزیون با سیاست های سلبریتی زدایی اقدام به پخش برنامه هایی با حضور چهره های جدید و با یک طیف فکری خاص کرد و بعد از افت شدید مخاطب، دوباره به فکر بازگشت چهره های پر مخاطب افتاده، نمایش خانگی تلاش می کند با ساخت سریال ها و برنامه های متنوع ترکیبی از ظرفیت حضور چهره های مطرح استفاده کند. اگر تا همین ۵ سال گذشته کسی می گفت روزی احسان علیخانی، مهرا مدیری و رامبد جوان بدون هیچ دلیل منطقی ای دیگر راهی برای حضور در تلویزیون ندارند، شاید کسی باور نمی کرد اما حالا به خاطر سیاست های اشتباه تلویزیون که آنتن را از افراد با تجربه و کاردان خالی کرده است، دیگر چهره های مطرح و محبوب تلویزیونی راهی برای حضور در خانه خود ندارند اما باین حال با گسترش نمایش خانگی و فعالیت های گسترده پلتفرم ها شاهد حضور این چهره های محبوب در قاب تلویزیون هستیم که البته مدیوم و شیوه پخش آن متفاوت است.

احسان علیخانی که با تهیه کنندگی و کارگردانی فصل اول مسابقه «جوکر» ثابت کرد در هر مدیوم و رسانه ای که باشد، می تواند موفقیت های قبلی خود را ادامه دهد؛ حالا در تدارک ساخت فصل دوم این مسابقه مهیج و جذاب است و نکته جالب اینکه قرار است خودش اجرای این مسابقه را به عهده بگیرد و خبری از سیامک انصاری در این فصل نیست.

مهرا مدیری که در سال های اخیر با ساخت «تاک شو» و مسابقه «دوره می» در تلویزیون توانسته بود باز هم به دوران اوج خود در ساخت برنامه های ترکیبی بازگردد، پس از اختلاف هایی که با مدیران صداوسیما پیدا کرد، حالا در نمایش خانگی با مسابقه «اسکار» توانسته با همان قلق گیری همیشگی در مخاطب شناسی و جذب مخاطب، برنامه سازی کند و لحظات شادی را برای مردم فراهم کند.

شخصیت محبوبی چون داریوش فرضیایی با همان عمیورنگ که بیش از دوده در تلویزیون برای مخاطبان کودک و نوجوان خاطره سازی کرده بود، حالا با بدسلیقگی مدیران تلویزیون چند وقتی است که از مخاطبان اصلی خود - که کودکان ایران زمین بودند- دور افتاده است. حالا شنیده ها حاکی است که عمیورنگ هم به زودی با یک برنامه ترکیبی مهمان خانه های مردم می شود تا خاطرات خوش گذشته برای بچه ها را زنده کند.

رامبد جوان هم که با «خندوانه»، نزدیک به یک دهه در تلویزیون حضور مستمر داشت پس از آنکه با سریال «مرد معمولی»، اولین تجربه سریال سازی در نمایش خانگی را پشت سر گذاشت، حالا خبر می رسد که قرار است باز هم در نمایش خانگی، سریال کمدی بسازد و این بار تجربه های قبلی در ساخت مردم معمولی و احتمالاً کمپو کاستی های گذشته می تواند به تجربه اش اضافه کند. ظاهراً پلتفرم فیلیمو، برنامه متفاوتی برای استفاده از سرمایه های سینمایی-تلویزیونی کشور دارد که در هر مدیومی، مخاطب را با خود همراه می کند؛ محمد بحرانی، سروش صحت، امیرمهدی ژوله و... بسیاری از چهره های فرهنگی، هنری و ورزشی کشور، به زودی در نمایش خانگی و تدارک نوروزی برای مردم ظاهر خواهند شد.

ظرفیت های نمایش خانگی آنقدر بالاست و بازار عرضه و تقاضا آنقدر گسترده و منصفانه است که می توان تمام هنرمندان را به هر سلیقه و شاخصه ای، جذب کرد و حالا این ظرفیت در اختیار چهره هایی است که عمری برای مردم زحمت کشیدند و فرصت دوباره دیدن آن ها، می تواند دل هری بیننده ای را ببرد.



صورتبندی فلسفی از آن بدست داد.
۴در میان پژوهندگان فلسفه اسلامی نیز اشتراوس جایگاه ویژه ای دارد و برخی از حوزویان در این زمینه آثاری تألیف کرده اند. به نظر شما نوع مواجهه حوزوی با اشتراوس را باید از منظر ساختن سنگری سنتگرایانه در نزاع سنت - مدرنیته در ایران تلقی کرد؟ همچنین آیا تفسیر حوزوی از اشتراوس، تقسیمی صرفاً علمی است یا در آن رگه های نوعی جبهه بندی سیاسی نیز دیده می شود؟

شروین مقیمی: برخی در حوزه های علمیه همان نقد اشتراوس بر تجدد را مبنا قرار می دهند و درک کاملی از دیدگاه او ندارند. این افراد علاقه خاصی به کتاب «فلسفه و قانون» اشتراوس دارند که در سال ۱۹۴۵ نوشته شده است. در این دوران هنوز آموزه های اصلی اشتراوس شکل نگرفته است. این افراد طبق این کتاب می گویند، اشتراوس طرفدار وحی و ضد عقل خودبنیاد است. اشتراوس اما ضد عقل خودبنیاد نبود بلکه عقیده داشت عقل بشری بدون دسترسی به وحی، فقط زمانی زایا باقی می ماند که الترناتیو هایی مثل وحی و دریافت های الاهیاتی را دستکم در ساحت نظر به رسمیت بشناسد. مدرن ها این الترناتیو را از بنیاد رد کردند، اما چنین ردکردنی فقط از رهگذر رویکردی جزئی می توانست ممکن شود زیرا فقط جز اندیشه های می توان مدعی شد که ادعای وحی، ادعایی باطل است. راه دیگر، توسل به یک دعوی سیاسی بود. در این زمینه مدرن ها مدعی شدند که وحی تفسیر بردار است و این اختلاف تفاسیر باعث جنگ داخلی و ناامنی می شود. پس بهتر است دعای وحیانی از عرصه سیاست کنار گذاشته شود. باید توجه داشت که این استدلالی فلسفی نیست، بلکه استدلالی سیاسی است. اشتراوس معتقد است که مدرن ها، دعای وحی را در معنای فلسفی کلمه رد نکردند، بلکه با تمسک به لایزال سیاسی آن را کنار گذاشتند. آنها با این کار که با توجه به پروژه شان، اجتنابناپذیر بود، زایایی را از فلسفه و عقل بدون دسترس نیز ستانند. نکته جالب اینجاست که رجوع به اشتراوس در میان برخی از حوزویان ما نیز کاملاً جنبه ای سیاسی دارد و این البته در زمانه ای که سنت بشدت در موضع تدافعی قرار گرفته است، منحصر به اشتراوس نیست و بخشی از اقبال به هنر ای کرین و دیگر سنت گرایان را نیز از این دریچه می توان فهمید. اما مسئله این است که تفسیر سیاسی از اشتراوس، این بار به بهانه دفاع از وحی در زمینه کنونی در ایران نیز، نوعی عدول از منظور اشتراوس محسوب می شود.

احمد بستانی: تفسیر غایب حوزویان از اشتراوس، متفکری است که به جوع دوباره ای به سنت را مبنا قرار می دهد و علاوه بر توجه به همان کتاب «فلسفه و قانون»، سایر آثار اشتراوس را نیز بر همین اساس تفسیر می کنند. کتاب «فلسفه و قانون» البته در اینجا خیلی اهمیت دارد، زیرا در آن تأکید عمده ای بر «شریعت به مثابه قانون» گذاشته می شود و طبق نظر اشتراوس در آن، فزایی و فیلسوفان اسلامی به عنوان پیشروان ابن میمون و فلاسفه یهودی، تفسیر فلسفی از شریعت ارائه کردند و این تفسیر فلسفی از شریعت هم حفظ ظاهری شریعت است، هم تلاشی فلسفی. به همین دلیل هم برای حوزویان قم جذابیت دارد. در کنار این نقد مدرنیته نیز مطرح نظر هست اما مهمتر از نقد مدرنیته، همین اعتنای اشتراوس به شریعت است که جذاب است و البته توجه خاص به فلاسفه مسلمان مثل فارابی و بوعلی که به هر حال امروزه در حوزه های علمیه شخصیت هایی مهم هستند. در نظر بگیرد متفکری آلمانی یا آمریکایی استقلال کند که نبی اسلام با آوردن شریعت، همان کاری را انجام داد که کتاب «قوانین» افلاطون... خوب طبعاً جذاب است. در عین حال می خواهم کمی با دکتر مقیمی در اینجا مخالفت کنم و بگویم همانطور که اشتراوس را گشوده به تفاسیر مختلف تلقی می کنیم، اینجا نیز باید این حق را به متفکر مسلمان داد که چنین تفسیری داشته باشد. بهر روی حوزویان نیز متن را می خوانند و تفسیری ارائه می دهند و اینکه گفته شود این متن متعلق به دوران جوانی اشتراوس است، مسئله ای را حل نمی کند؛ کماینکه تم های کلیدی و مبانی این کتاب در آثار بعدتر اشتراوس هم دیده می شود و نمی شود گفت، او آنها را کنار گذاشت. فیلسوفی فرانسوی به نام رمی براگ که متفکری محافظه کار مسیحی و متخصص در فلسفه قرون وسطی است، معتقد بود مهمترین شخصیت برای اشتراوس در تمام ادوار فکری اش، ابن میمون بوده است. این را البته برخی اشتراوسی ها قبول ندارند زیرا علاوه بر اینکه تمایل ندارند ریشه های یهودی اشتراوس را بر چسبند، در ترجیح می دهند تأثیر این ریشه ها را نادیده بگیرند. به نظر ما این بحث مهمی است. به زعم این میمون، حضرت موسی که نمونه کامل پیامبر بود، فیلسوف هم بود.

این راهی به ما می دهد که بپذیریم نزد اشتراوس، اینجا فلسفه و دین یکسان انگاشته شده اند. البته ابن میمون به تصریح و اشتراوس به تلویح این امر را مختص یهودیت می دانند و درباره اسلام و پیامبر اسلام این امر را نمی پذیرند. حوزویان ایرانی نیز از این پیشینه یهودی بحث اشتراوس، غفلت می کنند. جدا از این به هر حال می دانیم که اشتراوس به هیچ وجه فردی مذهبی نبود و بحث هایش درباره شریعت هم بحث هایی کاملاً فلسفی هستند. روی هر قفه به نظر مبنا قرار دادن اشتراوس برای دین فقهی کاملاً غلط است، اما باین همه باید به این نکته اذعان داشت که به سستی می توان از پاره هایی از کتاب «فلسفه و قانون»، تفسیری جز آن تفسیری داشت که برخی از حوزویان قم یا افراد مذهبی داشته اند.

خصوصی است، نه عمومی. برخی می گویند اشتراوس در نزاع آتن و اورشلیم، طرف وحی و اورشلیم را می گیرد و برخی چون مایر در مقابل، او را هوادار فلسفه و آتن می دانند. ابهام اشتراوس در این است که مشابه آنچه در دیالوگ ضیافت افلاطون آمده، به متاکسی (mataxi) پایبند است، یعنی به در میان بودن یا در راه بودن. به حرکت مداوم از جهل به سوی حکمت، بدون آنکه بتوان آن را به تمامی به چنگ آورد. این در بین بودن در اشتراوس تا حد زیادی مبهم است. به بیانی، می توان گفت که بدون ایده خدا در موع ترین معنای ممکن، امر فلسفی امکانپذیر نیست. این البته با پذیرش وحی متفاوت است؛ اما به هر حال جدی گرفتن وحی از این رهگذر، یک ضرورت محسوب می شود.

احمد بستانی: نکته اول اینکه محافظه کاری اصطلاح چندان دقیقی هم نیست و تفاسیر مختلفی می توان از آن داشت. یک محافظه کاری بریتانیایی وجود دارد که با ادموند برک شروع می شود و دوره معاصر با امثال مایکل اوکشات و راجر اسکروتن ادامه پیدا می کند. بدین معنا، اشتراوس قطعاً محافظه کار نیست. البته دکتر بشیریه نیز چنین نگاهی ندارد و در یک دسته بندی کلی عنوان متفکران محافظه کار را آورده است. اگر به محافظه کاری به شکل نزدیک نگاه بشود و نه به عنوان یک مکتب خاص، محافظه کاری ترکیبی است از سه امر؛ اول، نقد مدرنیته و نوآوری های مداوم آن، دوم، توجه به سنت و البته نه تقدس بخششی و مرجعیت بی چون و چرا به سنت دادن و سوم، نخبه گرایی. با قراردادن این سه عنصر در کنار یکدیگر، می توان به طور اجمالی اشتراوس را اندیشمندی محافظه کار تلقی کرد زیرا هم به تجدد نقد دارد، هم سنت و آرای حکمای قدما را اصیل می داند و هم نخبه گرای فلسفی است. سنخ دیگر محافظه کاری اما محافظه کاری سیاسی است که به خصوص پس از حمله آمریکا به عراق تحت عنوان نئومحافظه کاران، آمریکایی مطرح شد و پای اشتراوس هم به خاطر پال و لوفویتر که گفته می شد متأثر از اشتراوس است، به این بحث ها کشیده شد. در این زمینه ادبیاتی تولید شد و کسانی چون شادیا دروری، آثاری به نگارش درآوردند. به هر حال از نظر سیاسی موافقم که از اشتراوس نمی توان هیچ صورتبندی صریح و مشخصی ارائه کرد و او را به ایدئولوژی و حزب سیاسی خاصی منتسب کرد. حتی برداشت رادیکال هم از او می توان داشت. البته کسانی چون منسفیلدر در عرصه تفسیر سیاسی ایفای نقش می کنند اما او نیز قطعه ای از پارلز بزرگ اشتراوسی هاست و این متفکران اشتراوسی هر کدام سخنان متفاوتی بر زبان می آورند. باین همه ذکر این نکته نیز لازم است که بخشی از جریان هایی که به اشتراوس توجه دارند در نگرش های راست جدید آمریکایی قرار می گیرند. برای نمونه، برخی راستگرایان جدید در آمریکا چون پال گاتفرید، ریچارد اسپنسر و گرگ جانسون که برخی حتی ضدیهودی هستند، به اشتراوس نیز علاقه مندند و از نقد اشتراوس بر مدرنیته استقبال می کنند و متون او جزو اولویت های مطالعاتی آنهاست. روی هر قفه رابطه پیچیده ای وجود دارد میان یک فیلسوف و اندیشمند با میراثی که از او به جای می ماند و تفسیر هایی که از او صورت می گیرد. این از قضا نشان دهنده اهمیت آن فرد است. کماینکه از تفسیر هگل، هگلیمان راست و چپ و فرانکفورتی ها و فاشیست ها بهره ای برده اند. اهمیت اشتراوس نیز در همین است که به یک ایدئولوژی خاص قابل تقلیل نیست. در نهایت اگر بخواهیم تقسیم بندی شکلی رادیکال - محافظه کار را مبنا قرار دهیم، اشتراوس را می توان در یک معنای کلی، متفکری محافظه کار دانست.

شروین مقیمی: به لرآیند تلقی ای که می شود از اشتراوس در عرصه عملی کرد، جهتی محافظه کارانه دارد اما او محتوایی به شما نمی دهد و نمی گوید بدین شکل خاص محافظه کار شو یا محافظه کار باش. در عرصه نظری اما اشتراوس به شدت ضد محافظه کاری و از قضا به غایت رادیکال است. شاید این گزاره ها را متعارض بدانید اما این تعارض ظاهری است. بیانی دیگر اشتراوس از بعد نظری چنان رادیکالیسمی را به مخاطب خود تزریق می کند که در سرریز خود به عرصه عمل، محافظه کارانه به نظر می آید. منظوم این است که نتیجه رادیکالیسم نظری، بازماندن از عمل در معنای سیاسی رادیکال است. نقد نیچه به سقراط هم همین بوده وقتی او را «آن انسان نظری» می نامید.

۴این نابسندگی عقل انسانی در طراحی نظام های سیاسی وجه اشتراکی جدی با اندیشه محافظه کاری نیست؟
شروین مقیمی: این نابسندگی ناشی از محدودیت طبیعی خود عرصه سیاسی است که محافظه کاران به آن اعتقاد ندارند و برعکس به عرصه سیاست اصالت می دهند و فلسفه نظری را نفی می کنند. اشتراوس اما می گوید چون عرصه سیاست طبیعتاً محدود است، سعادت در حیات متأملانه است، زیرا محدودیت مقوم شیوه زندگی سیاسی در آنجا در کار نیست. این نزدیک به همان معنایی است که ارسطو در کتاب دهم اخلاقی می گوید. شما اگر می خواهید الاهی شوید، عرصه اش سیاست نیست، عرصه اش کوشش ذهنی فردی و خصوصی است. فرد است که می تواند فکر کند و الاهی بشود، شهر محدودیت دارد و نمی تواند الاهی شود.

احمد بستانی: بر خلاف نظر دکتر مقیمی، شاید اصلاً اصل اول محافظه کاری سیاسی این باشد که از نظر آنها عرصه سیاسی محدود و در عین حال پیچیده تر از آن است که بتوان به راحتی آن را شناخت. اشتراوس و محافظه کاران از این منظر کاملاً با یکدیگر همدل هستند. بنابراین تفاوت آنها در فلسفه نظری و این پرسش است که آیا نظری فلسفی می تواند راه حلی برای ما ارائه دهد؟ پاسخ محافظه کاران این است که نظم سیاسی پیچیده تر از آن است که بتوان برای آن فرمول و قاعده ساخت یا

۴باتوجه به آنچه گفته شد این پرسش پیش می آید که با اشتراوس تا کجا می توان پیش رفت؟ منظوم این است که چه نوع نظام سیاسی می توان از نوشته های او بنا نهاد؟ دکتر حسین بشیریه در کتاب «اندیشه های سیاسی در قرن بیستم» اشتراوس را جزو متفکران محافظه کار قرار می دهد. نظر شما درباره این انتساب چیست؟ محافظه کاری از نظر ساختار سیاسی و نوع مناسبات دولت، جامعه و حقوق شهروندی دلالت هایی دارد. در صحبت های شما اما مدام به این اشاره می شود که اشتراوس در هیچ دسته بندی ای قرار نمی گیرد. به هر حال شاید برخی بپرسند که پس چرا دانش آموختگان سیاست باید اشتراوس بخوانند؟ یا اشتراوس خوانی صرفاً تفتن است؟

شروین مقیمی: سوال بسیار مهمی است. واقعاً همین طور است که می گویند. از اشتراوس نظام سیاسی استخراج نمی شود. یا او همانقدر می توان لیبرالیسم را نقد کرد که مارکسیسم و نحله های دیگر را. نکته مهم همین جاست. پرسش شما، پرسش انسانی مدرن است. شما از پیامد عملی و کارکرد اندیشه اشتراوس می پرسید. آیا به اصلاح امور می آید یا نه، مخرب است یا مصلح و سازنده؟ بسیاری اندیشه اشتراوس را خطرناک می دانند زیرا معتقدند برخی از آن تلقی ها، خصلتی ضددموکراتیک دارند. این بدان خاطر است که برای آنها برقراری شرایط دموکراتیک در عمل، از فهم دموکراسی مهمتر است و در صورت نیاز باید دومی را فدای اولی کرد. نکته این است که اگر از زاویه فهم به مسئله نگریسته شود، قضیه بسیار متفاوت خواهد بود. اصلاً دستاورد اصلی اشتراوس این است که او همان کاری را که سقراط با امثال گلاوکن، آلیکزیادس و کریتیاس می کند با مخاطب خاص خود می کند. یعنی اشتراوس به این مخاطبان خاص می گوید عرصه سیاسی، عرصه امور محدود است. فهم این حدود در وهله اول، مانعی بر سر آمانگرایی در عرصه سیاسی و تعدیل جاه طلبی نفس های آنچنانی و هدایت آنها به سوی سوفروسونه (Sophrosyne) یا اعتدال است. بنابراین برونداد، تلقی اشتراوس در عرصه سیاسی صورت محافظه کارانه دارد. اما محتوایی عملیاتی نیز از آن استخراج نمی شود. من البته به طور اصولی با اینکه اشتراوس را متفکری محافظه کار بدانیم، مخالف هستم زیرا متفکر محافظه کار اتفاقاً کسی است که سیاست برایش اصالت داشته باشد. متفکران محافظه کار دوران مدرن از ادموند برک تا کارل اشمیت همگی ضدفلسفه هستند، بنابراین نمی توان از شیوه زندگی فلسفی دفاع کرد و در عین حال ذیل محافظه کاری قرار گرفت. به علاوه از رهگذر نقادی اشتراوس بر لیبرال دموکراسی، نوعی رادیکالیسم نیز ممکن است ظهور کند (تا کیدل می کنم ممکن است، چون بسته به نوع تفسیر دارد) و بسیاری از متفکران است، در نقشان بر سرمایه داری، می توانند با اشتراوس همدلی پیدا کنند. اشتراوس چنین پدیده عجیب و غریبی است. همین امروز هم برخی از جبهه ها، هم برخی از لیبرال دموکرات ها با اشتراوس همراهی دارند. متفکران اشتراوسی ساحل غربی در آمریکا طرفدار قانون اساسی آمریکا هستند؛ از نظر این دسته از اشتراوسی ها، قانون اساسی آمریکا اعتباری همتر از وحی دارد. در مقابل اشتراوسی های ساحل شرقی، بر تفسیری که من از او ارائه دادم، تأکید می کنند؛ تفسیری که با هسته اصلی غرض فلسفی او سازگارتر به نظر می رسد. مخلص کلام، چون اشتراوس از شیوه زندگی فلسفی هواداری می کند، نمی توان او را محافظه کار در معنای مشخص و متداول کلمه دانست. نقد اشتراوس بر ادموند برک در کتاب «حق طبیعی و تاریخ» را ببینید. اشتراوس با برک در نقد انقلاب فرانسه همدل است، اما با او در تقلیل دادن همه چیز به سنت مخالفت دارد. از نظر اشتراوس فلسفه زمانی آغاز می شود که معادله «خوب مساوی قدیمی است» را مردود بنشمارد.

این همان کاری است که سقراط در آغاز دیالوگ «جمهوری» می کند. این البته به معنای نفی سنت نیست زیرا نفی سنت، به نوعی با نفی اعتدال در سیاست مرتبط است که اتفاقاً ریشه بسیاری از فجایع سیاسی در سده بیستم بوده است. نکته بعدی اینکه، نقد اشتراوس بر بی اعتبار شدن Transcendence یا امر استعلایی در دوران مدرن، سختی با نقد اشمیت، نقد آرنت و نقد فوکلین بر تجدد دارد. اما فرق اشتراوس - مثلاً با اشمیت - در این است که اشمیت کاملاً علیه امر درون ماندگار و به نفع امر استعلایی، آن هم صورت مسیحی آن استدلال می کند. اما اشتراوس از «انسان» و فلسفه روزی به مثابه فعالیت هایی که در عین جهت گیری ضرورتاً استعلایی، همچنان پیوندی وثیق با امر درون ماندگار دارند، دفاع می کند. انسان برای اشتراوس در معنای موجود گشوده به کل، واجد اهمیت کانونی است. موضع آرنت پیچیدگی خاصی دارد. آرنت در کتاب «وضع بشر» چندین بار از تعبیر استعلا و امر استعلایی استفاده می کند و مشخص است که این مسئله فقدان امر استعلایی دغدغه او نیز هست. اما راه حل آرنت برای این مسئله، اساساً سیاسی است و به زعم او امر استعلایی به معنای قدما، مسیحی و وحیانی یا مثل افلاطونی در دوره مدرن اصلاً امکان پذیر نیست. اگر هم امکان پذیر بود، در دنیا مدرن مطلوب نیست. باین همه از نظر آرنت امر استعلایی را می توان در عرصه سیاسی بازتولید کرد. عرصه عمومی و سیاسی جایی است که در عین آنکه درون ماندگار است، می تواند از رهگذر عمل در معنای آرنتی، واجد صورتی استعلایی شود. اشتراوس در مقابل می گوید از عرصه سیاسی، استعلا بدان معنایی که بتواند فلسفه را تداوم ببخشد، استخراج نمی شود. عرصه سیاسی مبانی برای فروری از سیاست به سود فلسفه است. سیاست عرصه جماعت است و فلسفه عرصه ای خصوصی است. اصولاً فلسفه فعالیتتی



احمد بستانی:
به زعم ابن میمون، حضرت موسی که نمونه کامل پیامبر بود، فیلسوف هم بود. البته ابن میمون به تصریح و اشتراوس به تلویح این امر را مختص یهودیت می دانند و درباره اسلام و پیامبر اسلام این امر را نمی پذیرند. حوزویان ایرانی نیز از این پیشینه یهودی بحث اشتراوس، غفلت می کنند



شروین مقیمی:
اشتراوس با برک در نقد انقلاب فرانسه همدل است، اما با او در تقلیل دادن همه چیز به سنت مخالفت دارد. از نظر اشتراوس فلسفه زمانی آغاز می شود که معادله «خوب مساوی قدیمی است» را مردود بنشمارد.

شروین مقیمی: این نابسندگی ناشی از محدودیت طبیعی خود عرصه سیاسی است که محافظه کاران به آن اعتقاد ندارند و برعکس به عرصه سیاست اصالت می دهند و فلسفه نظری را نفی می کنند. اشتراوس اما می گوید چون عرصه سیاست طبیعتاً محدود است، سعادت در حیات متأملانه است، زیرا محدودیت مقوم شیوه زندگی سیاسی در آنجا در کار نیست. این نزدیک به همان معنایی است که ارسطو در کتاب دهم اخلاقی می گوید. شما اگر می خواهید الاهی شوید، عرصه اش سیاست نیست، عرصه اش کوشش ذهنی فردی و خصوصی است. فرد است که می تواند فکر کند و الاهی بشود، شهر محدودیت دارد و نمی تواند الاهی شود.

